

مکن زندهار این^۱ معنی فراموش! همی کن پختن عزّی^۲ حلقه در گوش!
گر این معنی به جای^۳ آری، ترا به به شرط این راه بسپاری، ترا به
خدا یسار تو باشد در دو عالم چو از مردان این^۴ ره می زنی دم^۵

رساله ششم فتوت نامه قصاب

دیباچه

همانگونه که در سرزمین ما، امروزه نیز پیشه‌وران هر رسته و صنفی کم و بیش با همدیگر آشنایند و برای رفع مشکلات و نیازهای صنف خود انجمن می‌شوند، در روزگاران گذشته نیز پیشه‌وران هر یک از اصناف با هم صنفیهای خود متحد بوده‌اند، انجمنهایی داشته‌اند، تابع قوانین خاص صنف خویش بوده‌اند و از آیینی ویژه پیروی می‌کرده‌اند. آیین اینان جوانمردی و مرامشان پیروی از اصول فتوت بوده است.

فتوت نامه‌های صنفی که از نیاکان ما به جای مانده است، این سخن را تأیید می‌کند، چنانکه در قابوس نامه هم از فتوت پیشه‌وران و اصول اخلاقی آن سخن رفته است^۱. این بطوطه، سیاح نامی قرن هشتم، در سفرنامه خود گفته است که پیشه‌وران اصفهان سردهسته خود را کلو می‌نامیده‌اند^۲ و هم او ضمن تمجید از غریبنوازی قتیان آناتولی از جوانمردی سخن گفته است که پیشه‌اش خزازی بوده و بر حدود دو یست تن از پیشه‌وران فرمانروایی می‌کرده است^۳.

طرفه آن است که در هر شهر و دیاری اهل فتوت آنجا صاحبان برخی از پیشه‌ها را شایسته فتوت داری نمی‌دانسته‌اند. چنانکه ابن معمار بغدادی - که از بزرگان قتیان عراق در قرن هفتم بوده است - در فتوت نامه خویش فتوت داری گروههای ذیل را نادرست دانسته و نام ایشان را در کنار نام بزه‌کاران، دروغگویان و نیرنگبازان ذکر کرده است: صورتگران، قصه‌گویان، نی‌نوازان، میمون‌بازان، آنانی که سگ پرورش دهند، آنانی که آشغالها را جمع می‌کنند، کتاسان،

۱. نفیسی و ریاض و روم (۱): ازین.

۲. نفیسی و ریاض و روم (۱) و روم (۲): من چون.

۳. نفیسی: جا.

۴. نفیسی و ریاض: چو مردانه درین. روم (۱): مردان تو ازین.

۵. در چاپ نفیسی و نسخه روم (۱) پیش از این بیت، بیستی دیگر بدین صورت آمده است:

اگر خواهی که این معنی بدانی
فتوت نامه عطار خوانسی

۱. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر: قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، ص ۲۴۲.

۲. ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۳۱۶.

شعبده‌گران، دلکان، آنانی که با شاهین قمار کنند، کسانی که ادوات موسیقی را می‌سازند و همچنین خنیاگران و رامشگران^۱. و ناصری - عارف جوانمرد پیشه آناطولی - این گروهها را از برای فتوت داری ناشایسته شمرده است: دلکان، دلآلان، جولاهان، قصابان، جراحان و صیادان^۲. تأثیر فقه اسلامی را در این گونه اظهار نظرها نباید نادیده انگاشت چنانکه در کتابهای فقه اسلامی صورتگری، خنیاگری، شعبده‌گری و هرگونه قماربازی حرام دانسته شده است^۳ و حجامت، جولاهی و بافندگی (جیاکه)، قصابی و سلاخی (ذباحه)، کفن‌فروشی و زرگری نیز مکروه محسوب شده است.^۴ اما همانگونه که استاد دکتر زرین‌کوب بیان داشته‌اند، شاید مردود بودن برخی از اصناف نزد اهل فتوت از احکام زرتشتی عهد ساسانی نیز متأثر بوده است^۵ چنانکه ظاهراً مطابق با احکام زرتشتی عهد ساسانی پیرایشگری و آرایشگری گناه شمرده می‌شده است.^۶

به هر تقدیر، ظاهراً در دوره‌های گوناگون تاریخ، اصناف مردود نزد جوانمردان یکسان نبوده است و چه بسا صنفی در دوره‌ای و در سرزمینی مردود شمرده می‌شده و در دوره‌ای دیگر و یا سرزمینی دیگر شایسته فتوت داری به حساب می‌آمده است. چنانکه بر خلاف گفته ناصری که صنف قصاب را شایسته فتوت داری ندانسته است، در عهد صفوی این صنف نیز دارای سازمان جوانمردی بوده است و فتوت نامه آن را پس از این دیباجه ملاحظه خواهید فرمود. البته در قرن نهم نیز ملاحسین واعظ در فتوت نامه خود از قصابان و سلاخان یاد کرده است و هم در آنجاست که بیشترین اطلاعات را درباره شخصیت جوانمرد قصاب می‌توان یافت، یعنی همان کسی که در افسانه‌های عامیانه پیشوای قصابان دانسته شده است.^۷

۱. ابن معمار بغدادی حنبلی: کتاب الفتوة، صفحات ۱۷۸ - ۱۷۶.

۲. مولانا ناصری: فتوت نامه مولانا ناصری، صفحات ۱۲ - ۱۰.

۳. ذوالمجدین، زین العابدین: شرح نصرة آية الله علامه حلی، ج ۱، صفحات ۳۱۸ و ۳۲۱.

۴. همان، ص ۳۲۸.

۵. زرین کوب، عبدالحسین: جستجو در تصوف ایران، ص ۳۴۸.

۶. مزداپور، کنایون: «الآبش رنگ»، ماهنامه فرهنگی سپهر، سال دوم، شماره یکم، مهر ۱۳۷۰، ص ۲۵.

۷. تبریزی، محمدحسین خلف: بوهان قاطع / ذیل جوانمرد؛ و همچنین واعظ کاشفی سیزواری، مولانا حسین: فتوت نامه سلطانی، ص ۳۸۱ و صفحات ۳۸۶ - ۳۸۴؛ و «نیز قزوینی، محمد: یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، صفحات ۱۸۵ - ۱۸۴؛ و همچنین افشاری، مهران: «جوانمرد قصاب»، مجله سروش (۵۱۴)، شنبه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۹، صفحات ۲۴ - ۲۲. شگفت است که در فتوت نامه قصاب، نام جوانمرد قصاب نیامده است.

باری، شاید بتوان گفت ارزشمندترین و جالبترین فتوت نامه‌ها، فتوت نامه‌های صنفی است، چه این جوانمردی نامه‌ها افزون بر این که منش جوانمردی را به خوانندگان خود می‌آموزد، آنان را با آداب و رسوم و پنداره‌های پیشه‌وران گذشته سرزمینهای اسلامی نیز آشنا می‌سازد. تا آنجا که نگارنده می‌داند تا کنون در ایران این فتوت نامه‌های صنفی به چاپ رسیده است: «فتوت نامه چیت‌سازان» به تصحیح شادروان مرتضی صراف در کتاب ارزشمند رسایل جوانمردان (تهران: ۱۳۵۲)، فتوت نامه آهنگران به تصحیح آقای ایرج افشار در مجموعه مقالات فرخنده پیام، یادگارنامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی (مشهد: ۱۳۶۰) و «فتوت نامه سقاییان» نیز به تصحیح آقای ایرج افشار در مجلد هفتم نامواره دکتر محمود افشار. پیش از این متن فتوت نامه قصاب هم به همراه فتوت نامه کفشدوزان و فتوت نامه طبایخان به تصحیح نگارنده و به معاضدت و راهنمایی جناب کریم اصفهانیان در مجلد هفتم نامواره دکتر محمود افشار چاپ شده است، که اینک با تجدید نظر در کتاب حاضر نیز درج می‌شود.

فتوت نامه قصاب از صفحات ۴۰۲ تا ۴۰۵ از مجموعه رسایل خطی شماره ۸۸۹۸ محفوظ در کتابخانه مجلس شورا (بهارستان) برگرفته شده است. مجموعه مذکور به خط نستعلیق، بر کاغذ اصفهانی شکری رنگ، در ۴۱۹ صفحه نوشته شده است و قطع آن رحلی است. بیشتر رساله‌های آن از ملاً محمدباقر مجلسی است که آنها را کاتبی به نام «ملاً محمدامین بن محمدقاسم» بین سالهای ۱۰۹۸ تا ۱۰۹۰ (ه.ق) نوشته است. البته مجموعه یاد شده یکنواخت نیست و در پایان یکی از رساله‌های آن سال ۱۲۲۸ رقم خورده است؛ گرچه از کاتب و سال کتابت فتوت نامه قصاب ذکری به میان نیامده است، اما نوع کاغذ آن گواه است بر آن که در عهد صفوی نوشته شده و از بخش متأخر مجموعه محسوب نمی‌شود.^۱

مطابق با فتوت نامه قصاب، صنف قصابان نیز مانند اصناف دیگر به یکی از پیامبران منسوب است: آدم(ع). وی در فتوت نامه‌ها شخصیتی ممتاز است، نخستین انسان، نخستین پیامبر، نخستین جوانمرد و پیشوای بسیاری از اصناف. بر طبق فتوت نامه قصاب، هنگامی که آدم به همراه حوّا، از بهشت برین به زمین فرود آمد، نخست به کشاورزی روی نمود. اما، چندی نگذشت که دریافت توان کشاورزی را ندارد و غمین و خسته‌دل به درگاه ایزد شکوه کرد. پنداری خدا خواست تا آدم کشاورز را با دامپروری آشنا کند و ازین رو جبرئیل را با خود و نه گوسفند نر و ماده به نزد وی فرستاد. نخستین کسی که گوسفند ذبح کرده است، جبرئیل است و نخستین کسی

۱. از افادات آقای عبدالحسین حایری است.

حضرت موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - علم لدنی از حضرت خضر - عَلَيْهِ السَّلَام - تعلیم گرفت، در راه خدا کامل و متواصل گشت. پس معلوم شد که هیچ پیری و هیچ اولیائی را بی‌پیر و بی‌مرشد کامل چاره نیست. [بدان] که چون آدم (ع) به زراعت مشغول شد چندگاه آدم (ع) بنالید و گفت: ای بار خدا! قوت زراعت ندارم. حضرت جبرئیل از مرغزار بهشت نود و نه گوسفند آورد نر و ماده و قوچی سبز در آن بود و بعضی عارفان گویند که سیاه بود او! سر سفید، به فرمان حق - تعالی - همه تسبیح می‌کردند و جبرائیل - عَلَيْهِ السَّلَام - آن قوچ را قربان کرد، هزار او! یک قطره خون از او بچکید، از هر قطره‌ای اسمی ظاهر شد. بعد از آن جبرئیل - عَلَيْهِ السَّلَام - آن گوشت را جهت آدم و حوا پخته کرد در آب گوشت حلیم^۱ [که] از همه آشها زیاده است.

اما، چون جبرائیل گوشت را در قرغان^۲ انداخت، نام خدای تعالی به زبان خود جاری ساخت و یک نام حق - تعالی - حلیم است و قوت حلیم از همه آشها زیاده است.

اما، چون جبرئیل (ع) از حضرت رب العالمین برای حضرت رسالت پناه - صلعم - آورد^۳، سوره (قُرْآنِ بَاسْمِ رَبِّكَ) بود. پس واجب شد که ابتدای هر امر به اسم خدای عز و جل کنند که حضرت رسول (ص) موافق کلام مجید این حدیث را فرموده است که: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِبِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ آيْتٌ^۴ و ازینجا فرموده است که: < ص ۴۰۲ > أَوَّلُ سَطْرِ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ [و] لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [و] مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ [و] عَلِيًّا (كذا) وَلِيُّ اللَّهِ. ترجمه حدیث مهتر عالم آن است که یعنی: اول چیزی که خدای تعالی در لوح محفوظ نوشته است، بسم الله الرحمن الرحيم بود [و] نیست خدای به جز من که خدایم و محمد رسول منست و علی ولی منست و هر که در تسلیم من باشد و حکم مرا گردن نهد و رضا به قضاء من دهد و بر جلال من توکل کند، نام وی در جریده صدیقان نویسم.

و در اخبار چنین است که چون ابراهیم خلیل - عَلَيْهِ السَّلَام - در خواب دید که فرزند خود - که اسمعیل - عَلَيْهِ السَّلَام - است - قربان کند، خروش در ملا اعلیٰ افتاد، پدر و

هم که گوسفند پاره کرده است، ابراهیم (ع) است اما سلاخی را ادریس (ع) بنیاد نهاده است. فتوت نامه قصاب به تشریح عقاید، آداب و رسوم جوانمردان قصاب پیشه و سلاخ پیشه می‌پردازد و ضمن نقل افسانه‌ها، آیات قرآنی، احادیث نبوی و دعاهای مأثوره و بر شمردن اعضای حلال و حرام و مکروه مذبوح، بر بسمله و تکبیر گفتن به هنگام ذبح تأکید ویژه دارد و ضمن همین تأکیدهاست که به نقل داستانی راجع به شکایت جان ستوران - همچون گاو، گوسفند و شتر - به درگاه الهی پرداخته است، این داستان شرح می‌دهد که ستوران به ذبح شدن راضی نبوده‌اند و خداوند با بیان آیه‌ای از قرآن مجید که درباره بسمله است، آنان را بر این امر راضی کرده است. داستان مذکور کم و بیش با جمله‌های زیر از روایت پهلوی قابل مقایسه است: «جایی پیدا است که هرمزد به گوسفندان گفت که: تن به گیتی دهید تا همانا مردمان شما را بخورند. و گوسفندان بدی را که اکنون از مردمان بدیشان می‌رسد، آن‌گاه به مینوی دیدند، با هرمزد بسیار نبرد و پیکار کردند (= بحث و مجادله کردند). پس هرمزد یا ایشان پمانی کرد که تن بدهید، آنچه کنید، پس بر ذمه شما نباشد. اما تن ندادند. پس گوسفندان گفتند: گناهی که ما کنیم بر ذمه چه کسی باشد؟ هرمزد گفت: آنکه گوشت شما بخورد و دست در گناه کند، همه گناهی که گوسفند کند، بر ذمه او باشد...»^۱

فتوت نامه قصاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةِ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ. اما بعد، این رساله‌ای است در بیان قربانی و اثبات فرائض و سنن و فواید و شرایط و افعال، یعنی کردار پیغمبران ماتمّم و پیران و پیشقدمان سابق - عَلَيْهِمُ السَّلَام - بدانند فرزندان و جوانمردان که هیچ‌کس بی‌پیر و بی‌مرشد و بی‌استاد نیست. الدُّعَا: هَلْ أَتَيْتَكَ عَلِيٌّ أَنْ تَعَلَّمَنِي^۲ وَمَا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا^۳. یعنی تا موسی (ع) خدمت خضر (ع) نکرد، پیغمبری و علم لدنی حاصل نشد. چنان‌که خدای تعالی در کلام مجید یاد کرده، تا

۱. صورت صحیح این کلمه، « حلیم » است.

۲. قرغان (qazqan) = قازغان: «دیگ بزرگ که در آن چیزی طبخ کنند؛ پاتیل» (فرهنگ فارسی).

۳. کذا. ظاهراً: وحی آورد.

۴. این حدیث در التَّحْفِیْمِ الْمَهْمُوسِ لِأَفْطَاهِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ، ج ۱، ص ۱۴۹ به این صورت آمده است: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِهِ بِالْحَمْدِ أَنْفَعُ.

۱. روایت پهلوی: متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی)، ترجمه شهید میرفرخایی، ص ۱۹. از سرکار خانم دکتر کتابون مردابور که این جانب را به کتاب مذکور راهنمایی فرمودند، سپاسگزار می‌کنم.

۲. اصل: هذا.

۳. سورة مبارکه كهف (۱۸) / آیه ۶۶.

۴. اصل: تَعَلَّمَنِي.

بستان به توتم در آمد. اسمعیل در مناجات بود که آواز تکبیر جبرائیل (ع) به گوش او رسید که می گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَحْسَنُ**، و گفت: یا ابراهیم! حقت سلام می رساند که این قوج را فرستاد که بدل اسمعیل را قربان کن! ابراهیم آن قوج را قربان کرد و چنین گفت در وقت قربان کردن: **بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِأَسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**. و نام آن <حص ۲۰۳> قوج سلیم بود.

اول قربان آن قوج بود که ابراهیم وی را قربان [کرد] و بر پیشانی آن قوج نوشته بود که: **سَبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْهَيْبَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْجَبْرُوتِ**، و بر شاخ راست و چپ آن قوج نوشته بود که: **سَبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ**، و بر گوش چپ آن قوج نوشته بود که: **سُبْحُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ**، و بر گوش راست آن قوج نوشته بود که: **سَبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْحَقِّي الَّذِي لَا يَتَأَمَّرُ وَلَا يَتَوْتَمَّرُ**، و [بر] زبان آن قوج نوشته بود که: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**.

در خبر است که چون جان ستوران - مثل گاو و شتر و گوسفند و هر جانوری که جان شده و ماکول اللحم است - به درگاه خدای تعالی بنالیدند و گفتند: بار خدایا! بهره عظمتت یاد آمد^۱ و بهره کرسی سعادت آمد و بهره آسمان رحمت آمد و بهره زمین بسطت آمد و بهره انبیا شرف نبوت آمد^۲ و بهره اولیا شرف ولایت آمد و بهره مؤمنان معرفت آمد و بهره عاصیان آمرزش و رحمت آمد و بهره ما به جز کارد چیزی نیامد. و آن خطاب از حضرت رب العزّة در رسید که: ای حیوانات! خلعت و بهره از این بهتر کدام کس ارا! باشد که من در کلام مجید خود یاد کرده ام: **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْثَلَكُمْ يُذَكِّرُ اللَّهُ**. یعنی: گوشتش حرام کردم بر شما که مخورید گوشت آن حیوان را که در وقت کشتن بسم الله ارا! **اللَّهُ أَكْبَرُ** نگفته باشد، فرض کردم بسمله گفتن را در وقت ذبح. چنانکه ابراهیم گفت: **بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**. پس ستوران چون این جواب بشنیدند و، گفتند: **الآنَ طَابَ لَنَا**، اکنون خوشنود گشتیم ما^۳ به جان دادن، اگر صد هزار جان داریم، فدای این نام کردیم^۴.

مادر گریان شدند. به حکم رب العزّة، ابراهیم، اسمعیل را بیاراست و به مقام قربانگاه آورد - که او را منی^۱ خوانند - و ملائکه هفت آسمان متوجه نظاره شدند تا چه واقع خواهد شد و مشاهده حال می کردند. ابراهیم - **عَلَيْهِ السَّلَام** - هفتاد نوبت کارد را بر حلق اسمعیل زد، نمی برید. در غضب شد و کارد را بر سنگ زد، در سنگ غوطه خورد. کارد به زبان حال در سخن آمد و گفت: ای حضرت خلیل! می گویی^۲ بپر، جلیل می فرماید مبرا! بعد از آن ابراهیم (ع) در اندیشید و مناجات کرد که: **خداوند! تو خالِم السِّرِّ وَالْخَفِيَّاتِي**، من که ابراهیمم گردن نهادم، رضا به قضا دادم. و اسمعیل نیز مناجات می کرد که: **بار خدایا! تسلیم حکم تو شدم - و ایشان در مناجات بودند. ابراهیم خلیل به امر جلیل قربان می کند و اسمعیل پیغمبر از سر و جان و جوانی برای خواست (...)** آ پدر و پسر سر در گریان حسرت و در فکرت اند، و بوستان عیش و جوانی اسمعیل (ع) بزمورده و شاخ ریاحین امیدش درهم شکسته و سوسن رضا را به آتش تضرع مشغول کرده و نرگس چشم شهلاش چون ابر گریان و در پشانی^۳ (کذا) رنگش چون برق لامع درخشان و گل رنگ عارضش در خوف و رجا مانده و گل سرخ نقابش در در کسریا و عظمت امیدوار بوده و دست امید به دعا برداشت به تلاوت **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**^۴ در حین بین زبان خالص نهاده (کذا؟) و به دعوات **رَبِّكُمْ تَضَرَّعاً وَخَفِيَّةً** [سرا] به خاک نهاده، ناگاه از عالم جبروت و از آفریدگار ملک و ملکوت این ندا رسید که: لب سعادتش را بخرانید و گل سرخ عارضش را از بوستان وصل بشکفانید! و خطاب عزت در رسید که: **وَفَدَيْنَا بِذَبْحِ عَظِيمٍ**^۵. چون اسمعیل (ع) چنین شنید، بلبل شوقش به نواز آمد^۶ و عندلیب بوستان جمالش از میان میدان، چهره گل بعید^۷. **۱۰** (کذا) چون این ندا به گوش آن عالی جناب رسید، آن ملمات به حیات پیوست و آن فرقت به وصلت گشت. چون بلبل وصال از بوی گل از عالم بوئید و بخروشید و به جمال اصل خود را یاد کرد^۸ و مانند هزار دستان در آن

۱. اصل: منا.

۲. اصل: می گوید.

۳. ظاهراً این جمله ناتمام مانده است. شاید هم: از سر جان و جوانی برخاست.

۴. پیشانی.

۵. سوره مبارکه مؤمن (۴۰) / آیه ۶۰.

۶. سوره مبارکه اعراف (۷) / آیه ۵۵.

۷. کذا، ظاهر: دعوت.

۸. سوره مبارکه صافات (۳۷) / آیه ۱۰۷.

۹. کذا، شاید هم: «به نوا درآمد».

۱۰. ظاهراً مقصودش این است که عندلیب بوستان جمالش در میان میدان مانند چهره گل به هنگام عید شاداب بود.

۱۱. جمله تعقید لفظی دارد. ظاهراً مقصود این است که مانند بلبل از عالم، بوی گل وصال را بوئید و خروشید و اصل جمال خود را یاد کرد.

۱. شاید: بهره باد عظمتت (عظمت) آمد.

۲. اصل: مُشْرِفٌ وَنُبُوتٌ آمد.

۳. ظاهراً «وو» زائد است. شاید این «وو» همان «وو» باشد که امروزه در گفتار عامیانه، هنگامی که مطلبی با آب و تاب نقل می شود، میان جمله های پایه و پیرو با صدای ضمه به کار می رود. مانند: ... تا او را دیدم

وو، زبانم بند آمد.

۴. اصل: تَأَكَّلُوا.

۵. بخشی از آیه ۱۲۱ سوره مبارکه انعام (۶) است.

۶. اصل: خوشنود گشتیم به ما.

۷. اصل: کردم.

چون بنده مؤمن را به نزدیک جان دادن رسد، دشوار آیدش؛ از خانمان و فرزندان جدا شدن دشوار آید^۱، فرمان آید از جبار عالم که: بنده مرا جان دادن دشوار و سخت آید، یا عزرائیل! نام بزرگوار من که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است، بر کف دست خود بنویس! در حال از قلم قدرت نقیث «الله» بر کف دست او بدید^۲ آید، آن بنده چشم باز کند، نام خالق خود را بیند، قطرات آب از دیده خود بیارد و گوید: کاشکی هزار جان داشتمی، همه را فدای نام الله کردمی. - خداوند! کریم! ختم عمر ما و جمله مؤمنین و مؤمنات به نام خود گردان که الله است!

باب دیگر

کارد را در پیش گوسفند و غیره تیز نکنند، و بی طهارت ذبح نکنند، و روی ذابح و مذبوح به قبله باشد، و در وقت ذبح کردن سخن نگوید و خدای را حاضر داند، و یاد کردن اسم خدا پیش حاضران با ایمان باشد، و از مکر شیطان ایمن^۳ نباشد، و در پوست کردن چندان صبر نماید که مذبوح از طپیدن آرام گردد و جای ذبح را بشوید و بعد از آن پوستش بکند و در آن وقت مُشت و لگد ترک دارد که حلیم و سلیم جان کند.

و دیگر بدانند که در گوسفند چند چیز حلال است و چند چیز حرام است و چند چیز مکروه. آنچه که حلال است که^۴: پشم و گوشت و پیه و دُئبه و مغز و آلات. و آنچه که مکروه است: ذکر و رگ و پی و گرده و بوغزولو^۵ و روده و گوشه های دل. < ۴۰۴ > و آنچه که حرام است: خون و عدودی^۶ و مغز پشت و سپرز و زهره و سیاهی حدقه چشم. هر که این کلمه ها که مسطور شده است عمل آورد، نیکبخت دو جهان باشد.

بدانید که قصابی از جوانمرد آدم - عَلَيْهِ السَّلَام - و سلاخی^۸ از جوانمرد ادریس - عَلَيْهِ السَّلَام - و پیش آویز او^۹ حلقه ها^{۱۰} از جوانمرد اسرافیل - عَلَيْهِ السَّلَام - و گوسفند

۱. کذا. ظاهراً «دشوار آید» در اینجا زائد است.

۲. شاید: بدید. ۳. اصل: کردند.

۴. ظاهراً «که» زائد است.

۵. اصل: امین.

۶. کذا. شاید: بوغاز - که در ترکی به معنی خرخره و گلو است. (به نقل از استاد گرامیم، آقای دکتر نادر و دین پور).

۷. کذا. ظاهراً: غدود. - فرهنگ فارسی معین / ذیل غدود.

۸. اصل: سلاخی.

۹. اصل: از. ۱۰. در فتوت نامه سلطانی نیز به حلقه های قصابان اشاراتی رفته است. واعظ کاشفی سبزواری، مولانا حسین: فتوت نامه سلطانی، ص ۳۸۷ و ص ۳۹۰.

کشتن از جوانمرد جبرئیل - عَلَيْهِ السَّلَام - مانده است و گوسفند پاره کردن از جوانمرد ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - مانده است و هفت کس جوانمرد بودند. تُرک سریر، سلطان ولد، حاجی یوسف، سر سلاخان عالم ایشانند و میان بسته امیرالمؤمنین علی(ع)^۱.

و می باید که قصابان و سلاخان بدانند که^۲ آیات قصابی و آیت سلاخی را^۳ آیت قصابی اینست: وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِقَائِكُمْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ قَبْلِهِ أَوْ أَلْمَلِكُمْ تَشْكُرُونَ^۴. و آیت سلاخی اینست: فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^۵.

فرض سلاخی بسمله است، و سنت سلاخی اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ گفتن است، و مستوجب سلاخی الله اکبر گفتن است، و آداب سلاخی همیشه با طهارت بودن است، و غسل سلاخی تقوی و پرهیزکاری است؛ و بدان که فرض قصابی محبت و خدمت درویشان و عالمان و مسافران کردن است، و سنت قصابی از مناهی دور بودن و حق را از باطل جدا کردن، و غسل قصابی میان بستن و بسم الله گفتن و آبروی پیر نگاه داشتن، واجب قصابی پارسا و پاک دامن بودن است.

شرایط قصابی و سلاخی چیست؟ تسبیح و تهلیل است و ارکان قصابی و سلاخی تسلیم بودن است مانند گوسفند. و صاحب این کسوت باید که پرده پوش دیگران باشد تا کسوت و صورت برو حلال باشد.

و پیران فرموده اند که دوازده سؤال و جواب دارد در شأن کارد و مصقل^۶: بدان که ابتداء کارد و مصقل از برق نور محمد است و کارد مقدم از مصقل است. خطاب^۷ کارد و مصقل با هم تسبیح می گویند به حکم این آیت: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَيْسَّرُ بِهِ حَمْدِهِ^۸. بیت:

اشیا همه ناطقند و گویا لیکن به زبان بی زبانی

و مصقل مقدم است. معنی^۹ کارد پروای از مصقل می گیرد. (کذا) و ایمان کارد و

۱. اصل: علیست. ۲. ظاهراً «که» زائد است.

۳. ظاهراً جمله به یکی از این دو صورت بهتر می نماید: «آیت قصابی و آیت سلاخی را» یا «آیات قصابی و سلاخی را».

۴. سوره نحل (۱۶) / آیه ۱۴.

۵. بخشی از آیه شریفه ۱۳۷ از سوره مبارکه بقره (۲).

۶. اصل: مصقل. در همه موارد به همین صورت نادرست و گاهی نیز با حرف اول مضموم به کار رفته است.

۷. شاید: در خطاب.

۸. بخشی از آیه شریفه ۴۴ از سوره مبارکه اسراء (۱۷).

۹. کذا. شاید: یعنی. و با: مصقل مقدم است در معنی و...

مصقل نظر حق است، و غسل کارد و مصقل پاک شدن است از خبث و جنابت، و مرشد کارد مصقل است و فرض کارد و مصقل از دست مبارک پیر قبول کردن است؛ و سنت کارد و مصقل به پاک دامنی نگاه داشتن است، و آهن کارد و سنگ مصقل ازا از بهشت جبرائیل آورده است و کارد و مصقل در دارالسلام پیدا شد. دوازدهم کارد و مصقل دعا و رخصت از پیر گرفتن و همه وقت دعا در حق استاد خواندن است.

هر که این نکته‌ها را یاد گرفت، خوب؛ و گرنه عمر او ضایع و از پیر و استاد بهره نیافته باشد، شعر:

دل که درو معرفت پیر نیست تیرکش^۱ خالیست که درو تیر نیست

* * *

در حریم حرمت پیران معنی راه نیافت^۲

هر که در عهد جوانی خدمت پیران نکرد

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

رساله هفتم

فتوت نامه کفش دوزان (۱)

دیباچه

بسیاری از رساله‌های خطی ای که از پیشه‌وران گذشته به جای مانده است، عنوان فتوت نامه ندارد و در برخی از آنها شاید از فتوت و جوانمردی هم ذکری نشده باشد، اما به جهت اینکه پیشه‌وران گذشته پیرو آیین فتوت بوده‌اند و مطالب و سبک این دست از رساله‌ها نیز به همان مباحث و سبک فتوت نامه‌ها شبیه است و بویژه اسطوره‌ها و افسانه‌های آنها با افسانه‌های اهل فتوت مطابقت دارد، مناسبتر است که این رساله‌ها نیز در زمره فتوت نامه‌ها به شمار آیند. فتوت نامه کفش دوزان از این دست رساله‌هاست که با عنوان رساله کفش دوزی به دنبال فتوت نامه قصاب ضمن صفحه ۴۰۶ همان مجموعه رسایل خطی شماره ۸۸۹۸ محفوظ در کتابخانه مجلس شورا (بهارستان) آمده است. رساله‌ای است بسیار مختصر که ظاهراً بیشتر از برای آنکه اسطوره‌های صنف کفش دوز را نوآموزان این پیشه بدانند، نوشته شده است. این گونه اسطوره‌ها - که در همه فتوت نامه‌های صنفی ذکر آنها رفته است - پیدایی اصناف را گزارش می‌کند و هر صنفی را به یکی از پیامبران بنی اسرائیل منتسب می‌دارد.

باب دیگر

رساله کفش دوزی

اگر پرسند که سررشته اهل درفش^۱ یعنی پاپوش و کفش دوزی که در میان این طایفه مشهور است، که^۲ پیر ایشان که بوده است؟ و تکبیر از که مانده است؟ جواب بگو که: پیر

۱. درفش (derais): «آلتی آهنین و نوک تیز دارای دسته‌ای چوبین که کفشگران برای سوراخ کردن چرم

و عبور دادن سوزن استعمال کنند.» (فرهنگ فارسی معین).

۲. ظاهراً «که» زائد است.

۱. گذا. اما از برای رعایت وزن شعر همان «ترکش» مناسبتر است.

۲. «ره» به لحاظ رعایت وزن مناسبتر است.